

و ملائکه فراسم آوردن مرغی از غیر ای کبھی که برگشت  
قدش از فراسم آوردن کلونکی ذات و صفات **دشمن**  
ای است نور صفات تا پاک کننده بودن ز صرا در کس  
**و یا من بعد من بالخطه** بعد در شدن ملاحظه  
بخط کوش زاده شدن مگر چشم که جانب کوش است بخوبی  
نگرستیم عیون جمع عین اما العاطش تر کاست و اینجا  
چشم مراد است بغیر ای کبھی که درست از آنکه بگوشه چشم در  
نگاه توان کر **تسمیه** نسبت نزد به صحت و ریت  
مختلفت در آن فوال مختلفه مقول سلف خلف یعنی  
براست که مشاهده جمال افعال آنکه لذات شسته باشد آینه  
این چشمه آینه ریت و آن نور صید المیال پس با صبر  
خواهر و دست تو سل در ظاهر آنکه کرمه قریب کان بجز بقا  
ریت فلیقین عمل صا کجا و لا شیکت بعباده ریت آخدا  
آینه استوار بکنند و فرقه از آن تحقیق کفنی است محسوس صبر

**العیون**

لازم

خطیق منع ز غاوشان بجای صفا هفت شاکر کیه لا مدکره  
الانظار و مومند کربک الا انصار می نهایت و لغا و رتبه را  
لغا در صفا است بده در بخش با صبر تا اول می نماید **کبکیر**  
عین آنست که متعلق نور با صبر چشم غصه است و سبب  
ترک عینا در بساطت بری پس نور متعلق آن تا نسبت  
تمام ندانند بکشد با و بعلق الت بیام تیرد و بر کاه ص  
صین از ادراک بساط عین باشد تا اوله اطلاق صبر  
و عرض نمره باشد و به از آن هزار و نسیل قدم در دنیا  
و جوبت قدم نهند جس کبکیر از ادراک آن تا کلمه است **تأ**  
ای زنی و صیل صیدیل آورده بهر شسته اصیل اصل را که کرده  
مکن بود که چشم مکن پیشه روی که بود نور و جو کبکیر  
**و قریب من حواطر العیون** قریب نزدیک شدن و  
خواطر جمع خاطر بغیر از شیه و طرکان بزود و تسمیه کردن  
در خصوص علم نیز موصوع بکیرده و غیر نیز در کسیت بجم خاطر تا